

پرتوی از

دولت فرخنده علوی

Ketabton.com

مصطفیٰ حسینی طباطبائی

«الولايات مضمير الرجال»
«حکومتها میدان های آزمایش برای مردان اند»
(علی علیه السلام، نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۲)

فهرست مندرجات

| | |
|----|--|
| ۹ | خطبه بی الف! |
| ۱۱ | پیشگفتار |
| ۱۳ | حکومت و مسؤولیت |
| ۱۵ | رفتار امام با آنان که بیعت نکردند |
| ۱۶ | حق مردم و حق امام |
| ۱۷ | رعایت عدالت در تقسیم بیت المال |
| ۲۲ | پارسایی در بهره‌گیری از بیت المال |
| ۲۵ | آموزش در همه جا |
| ۲۹ | مخالفت با غُلاة و ستایشگران |
| ۳۲ | رفتار امام با مخالفان |
| ۳۵ | رفتار امام با آنان که در جنگ شرکت نکردند |
| ۳۶ | رفتار امام با دهقانان شهر اُبار |
| ۳۸ | رفتار امام با اهل ذمه |
| ۴۰ | بخشی از آراء حکومتی امام |
| ۴۷ | بخشی از نامه‌های سیاسی امام |
| ۵۵ | کتابنامه |

قال ابن عباس: «دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ!
فَقَالَ لِي: مَا قِيَمَةُ هَذَا النَّعْلِ؟
فَقُلْتُ: لَا قِيَمَةَ لَهَا!
فَقَالَ: وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ
أُدْفَعَ بَاطِلًا.»

(نهج البلاغه، خطبه ۳۳)

ابن عباس گفت:
«در ذی قار (نزدیک بصره) بر امیرمؤمنان علی - علیه السلام -
وارد شدم و دیدم که کفش خود را وصله می زند!
امیرمؤمنان از من پرسید: ارزش این کفش چقدر است؟
پاسخ دادم: ارزشی ندارد!
فرمود: به خدا سوگند که این کفش بی ارزش را از حکومت
بر شما بیشتر دوست دارم مگر آن که در سایه این حکومت،
حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم.»

بِسْمِ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: در میان یاران پیامبر (ص) گفتگو افتاد که کدامیک از حروف هجاء در زبان عرب بیشتر به کار می رود؟ همگی بر آن شدند که نقش «الف» بیش از دیگر حروف است آنگاه علی (ع) برخاست و خطبه ای بدون الف ایراد کرد! ما پیشگفتار رساله خود را با بخشی از آن خطبه جاودان و هنرمندانه آغاز می کنیم:

خطبه بی الف

«حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْتُهُ، وَسَبَّغَتْ نِعْمَتُهُ، وَ سَبَقَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ، وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ، وَ نَفَذَتْ مَشِيئَتُهُ، وَ بَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ، حَمْدُهُ حَمْدَ مُقَرَّبٍ بِرُبُوبِيَّتِهِ، مُتَخَضِعٍ لِعُبُودِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٍ بِتَوْحِيدِهِ، مُؤَمِّلٍ مِنْهُ مَغْفِرَةً تُنَجِّيه، يَوْمَ يُشْغَلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ وَ بَنِيهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ شَهِدْتُ لَهُ شُهُودًا مُخْلِصِينَ مُوقِنِينَ، وَ فَرَّدْتُهُ تَفْرِيدًا مُؤْمِنِينَ مُتَيَقِّنِينَ، وَ وَحَّدْتُهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ مُذْعِنٍ، لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ لِي فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ زَبِيرٍ، وَ عَنْ عَوْنٍ مُعِينٍ وَ نَصِيرٍ وَ نَظِيرٍ.

عَلِمَ فَسْتَرَ، وَ بَطَّنَ فَخَبَّرَ، وَ مَلَكَ فَفَهَّرَ، وَ عُصِيَ فَغَفَرَ، وَ حَكَمَ فَعَدَلَ، لَمْ يَزَلْ وَ

لَنْ يَزُولَ، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، وَهُوَ بَعْدُ كُلِّ شَيْءٍ، رَبُّ مُتَعَزِّزٌ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ،
مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَلَمْ يُحِطْ بِهِ نَظْرٌ، قَوِيٌّ مَنِيعٌ، بَصِيرٌ
سَمِيعٌ، رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرَبَ فَبَعَدَ، وَبَعَدَ فَقَرَبَ،
يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَيَرْزُقُهُ وَيَحْبُوهُ، ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ، وَبَطْشٍ قَوِيٍّ، وَرَحْمَةٍ
مُوسِعَةٍ، وَعُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوْنِقَةٌ، وَعُقُوبَتُهُ حَجِيمٌ مَمْدُودَةٌ
مُوبِقَةٌ.

وَ شَهِدَتْ بِبَعْثِ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ، وَ عِبَادِهِ وَ صَفِيَّتِهِ، وَ نَبِيِّهِ وَ نَجِيَّتِهِ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ
عَصْرِ، وَ حِينِ فَتْرَةٍ وَ كُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ، وَ مِنَّةً لِمَرْبِدِهِ، خَتَمَ بِهِ نُبُوتَهُ، وَ شَيْدَبِهِ
حُجَّتَهُ، فَوَعَّظَ وَ نَصَحَ، وَ بَلَّغَ وَ كَدَحَ، رَؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ سَخِيٌّ، رَضِيٌّ وَ لِيٌّ
رَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ، وَ بَرَكَاتٌ وَ تَكْرِيمٌ، مِنْ رَبِّ غَفُورٍ رَحِيمٍ، قَرِيبٍ مُجِيبٍ

﴿.....﴾

(شرح نهج البلاغة، ج ٥، ص ٥٦٣، چاپ بیروت، دارمکتبة الحياة)

پیشگفتار

این رساله، دورنمای دولت فرخنده‌ای را نشان می‌دهد که در صبحگاه تاریخ سیاسی اسلام طلوع کرد و سپس در زوایای کتاب‌ها پنهان شد و احوال و آثارش ناشناخته ماند. پرچمدار این دولت مبارک، امام پرهیزکاران و امیر مؤمنان، اَسَدِ اللَّهِ غالب علی بن ابی طالب - علیه السلام - است که یاد وی همواره در خاطر مردم آگاه و شیفتگان حق و عدالت ماندگار است، آری:

«الدَّهْرُ مُلْكُ الْعَبْقَرِيَّةِ وَخَدَهَا لَأَمْلِكُ جَبَّارٍ وَلَا سَفَاحٍ!»
«در بهنه روزگار، قهرمانان تاریخ حکومت می‌کنند نه دولتمردان ستمگر و خونریز.»!

به قول خود آن بزرگوار:

«الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.»^۱
ما را به خاک تیره همی جستجو مکن اندر قلوب مردم دانا مزار ماست
علی - علیه السلام - دست پرورده خاتم پیامبران - صلی الله علیه و آله و سلم -
و مظهر دلاوری و فتوت و قهرمان ایثار و عدالت و گنجور دانش و حکمت به
شمار می‌رود و فضائل او چندان است که در این کوتاه سخن نمی‌گنجد و
گذشتگان ما در این زمینه سخن بسیار گفته‌اند، چیزی که کمتر درباره آن سخن
به میان آمده شیوه زمامداری امام - علیه السلام - و ویژگی‌های دولت تابناک او

است که به ویژه پس از تشکیل دولت جمهوری اسلامی در ایران، ضرورت شناخت آن بیشتر به نظر می‌رسد و این رساله موجز - که ابتدا به صورت سخنرانی برگزار شد و سپس به تحریر درآمد - در پی احساس همین ضرورت نگاشته شده است و در خلال آن، روش حکمرانی و سیرت عدالت گستری امام - علیه السلام - را به اختصار بیان داشته‌ایم. کوشش شده تا با بهره‌گیری از مدارک معتبر امامیه، دور نمایی از سیمای آن دولت فرخنده را ترسیم کنیم تا سر مشقی روشن و دلنواز برای دست اندرکاران حکومت در کشورمان باشد و به توفیق خداوند عزیز متعال با اقتدای به امیر مؤمنان - علیه السلام - به حل دشواریهای اجتماعی نایل آییم وَاللَّهُ تَعَالَى شَانُهُ وَلِيَّ الْهِدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ.

مصطفی حسینی طباطبائی

۱۴۱۸ ه. ق. / ۱۳۷۶ ه. ش.

حکومت و مسؤولیت

پس از قتل عثمان بن عفان - خلیفه سوم - بسیاری از مسلمانان برای زمامداری و حکومت روی به علی - علیه السلام - آوردند و بدون آن که وی آنها را به سوی خود فراخواند دست بیعت به سوی امام دراز کردند.

حکومت بر مردم، از دیدگاه علی - علیه السلام - «طعمه» ای نبود که پس از مدت‌ها فراچنگ آمده باشد و آن را غنیمت شمارد! بلکه پذیرفتن حکومت به نظر امیرمؤمنان، قبول مسؤولیتی گرانبار در برابر آفریدگار و مردم شمرده می‌شد از این رو امام به آسانی تن به بیعت نداد و از هجوم جمعیت به خانه‌اش ابراز شادمانی نکرد. در خطبه نودویک از نهج البلاغه می‌خوانیم که علی - علیه السلام - در برابر انبوه جمعیتی که آهنگ بیعت با او را داشتند چنین فرمود:

«دَعُونِي وَاتَّمِسُوا غَيْرِي! فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَانُ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ، وَالْمَحْجَةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ، وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْبَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَائِبِ؛ وَإِنِ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَخْدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ. وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!»

«مرا وا گذارید و از دیگری درخواست کنید! که ما به پیشواز کاری می‌رویم دارای چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون. کاری که دل‌ها برایش پایداری ندارند و خرده‌ها بر آن استواری ننمایند. آفاق را ابرهای تیره فراگرفته و راه روشن ناشناخته شده است. بدانید که اگر من، دعوت شما را بپذیرم بدان سوی که خود می‌دانم

شما را رهبری می‌نمایم و به سخن گوینده و سرزنش ملامتگر گوش نمی‌دهم؛ و اگر مرا واگذارید مانند یکی از شما خواهم بود و شاید برای کسی که ولایت خود را بدو سپارید، سخن نیوش‌تر و فرمانبردارتر از همه باشم و اگر من وزیر و یاور شما شوم بهتر است از این که فرمانده و زمامدارتان باشم!»

در کتاب بحار الأنوار از موزخ کهن اسلامی، ابو مخنف گزارش شده که زید بن ضوحان (یکی از یاران علی - علیه السلام -) گفت: امام - علیه السلام - در «ذی قار» سخنرانی کرد و در خلال سخنانش فرمود:

«... قَدْ عَلِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنِّي كُنْتُ كَارِهَاً لِلْحُكُومَةِ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَ لَقَدْ سَمِعْتُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: مَا مِنْ وَالٍ يَلِي شَيْئاً مِنْ أُمْرِ أُمَّتِي إِلَّا أَتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ نَمَّ يُنْشَرُ كِتَابُهُ فَإِنْ كَانَ عَادِلًا نَجَا وَإِنْ كَانَ جَائِراً هَوِيَ!»

«... خداوند سبحان دانست که من حکومت میان امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را نمی‌پسندم (زیرا) از پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: هیچ زمامداری نیست که کاری از امر امت مرا عهده‌دار شود مگر آن که به روز رستاخیز در حضور مردمان او را می‌آورند در حالی که دو دستش برگردنش بسته شده است. آنگه نامه اعمالش گشوده می‌شود، اگر دادگر بود نجات می‌یابد و چنانچه ستمگر بود (در آتش) سقوط خواهد کرد!»

بدینسان امام - علیه السلام - بی میلی خود را نسبت به زمامداری نشان داد چنانکه در دوران حکومتش نیز گهگاه آن را یادآور می‌شد و می‌فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا

وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا! ^۱

«سوگند به خدا، من به خلافت رغبتی نداشتم و به حکومت نیازمند نبودم ولی شما مرا بدین کار فراخواندید و بارش را بردوش من نهادید!»
با این همه چون پافشاری انبوه مردم را در امر بیعت ملاحظه کرد ناگزیر آنان را به مسجد بزرگ مدینه دعوت فرمود تا بیعت با وی آشکارا و عمومی صورت پذیرد.

رفتار امام با آنانکه بیعت نکردند!

بیعت با علی - علیه السلام - در کمال آزادی به انجام رسید. شگفت آن که تنی چند از یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حاضر به بیعت با امام نشدند ولی امیرمؤمنان، رفتاری ملایم و بلندنظرانه در برابر ایشان پیش گرفت که در تاریخ به تفصیل ثبت شده و مایه افتخار و اقتداء دوستان وی به شمار می آید. به عنوان نمونه، در بحار الأنوار گزارش شده است:

«وَجَاءُوا بِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ فَقَالَ عَلِيٌّ بَايِعْ، قَالَ: لَا! حَتَّى يُبَايِعَ النَّاسُ وَاللَّهِ مَا عَلَيْكَ مِنِّي بَأْسٌ فَقَالَ: خَلُّوا سَبِيلَهُ.» ^۲

«مردم، سعد بن ابی وقاص (سردار جنگ با ایران) را برای بیعت به نزد امام آوردند، علی فرمود: بیعت کن، سعد گفت: نه! (بیعت نخواهم کرد) تا همه مردم بیعت کنند. (آنگاه افزود) سوگند به خدا که از سوی من خطری متوجه تو نیست. امام فرمود: راهش را باز کنید تا برود!»

۱ - نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۹۶؛ مقایسه شود با بحار، ج ۳۲، ص ۳۰، به نقل از أمالی شیخ طوسی (به أمالی ص ۷۳۵، چاپ بیروت نگاه کنید).

۲ - بحار، ج ۳۲، ص ۶؛ مقایسه شود با: الکامل فی التاریخ اثر ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱، چاپ بیروت، دارصادر.

امام، با دیگر کسانی که در مدینه حاضر به بیعت نشدند نیز به همین شیوه رفتار کرد از این رو بعدها طلحه و زبیر را که بیعت شکنی کرده بودند سرزنش نمود و تصریح فرمود که بیعت با من از روی اختیار و آزادی بود یعنی می توانستید در آغاز امر، بیعت نکنید نه آن که به بیعت شکنی روی آورید چنان که شیخ مفید در کتاب «الإرشاد» از نامه علی - علیه السلام - به آن دو، چنین حکایت می کند:

«أَتَيْتُمُونِي فَقُلْتُمْ: بَايَعْنَا! فَقُلْتُ لَا أَفْعَلُ! فَقُلْتُمْ: لَا! وَقَبَضْتُ يَدِي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَارَعْتُكُمْ فَجَذَبْتُمُوهَا وَ تَدَاكَكُمْ عَلَيَّ تَدَاكَ الْأَيْلِ الْهَيْمِ عَلَيَّ حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قَاتِلِي وَأَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلَ بَعْضًا لَدَيَّ، فَبَسَطْتُ يَدِي فَبَايَعْتُمُونِي مُخْتَارِينَ.»^۱

«شما نزد من آمدید و گفتید: برای بیعت دست بگشا! گفتم: این کار را نمی کنم! گفتید: نمی شود! و من دستم را بستم، شما آن را باز کردید. من دستم را از دستتان بیرون بردم و شما آن را به سوی خود کشیدید و برای بیعت چنان بر من ریختید که شتران تشنه به هنگام ورود بر آب! تا آن جا که پنداشتم (از شدت ازدحام) مرا می کشید و برخی از شما دیگری را نزد من (لگدمال کرده) به قتل می رساند! پس دست خود را برای بیعت گشودم و شما از روی اختیار بیعت نمودید.»

حق مردم و حق امام

پس از بیعت مسلمانان با امام - علیه السلام -، امیر مؤمنان برای مردم سخنرانی کرد و حقوق ایشان و خود را بر شمرد و درباره حق مردم بر سه موضوع تکیه نمود:

۱- الإرشاد، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ / تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم.

یکی مسئله «معیشت» و دیگری امر «آموزش» و بالاخره «پرورش» و درباره حقوق خود، از وفاداری و خیرخواهی و فرمانبرداری مردم سخن گفت چنان که در نهج البلاغه می خوانیم:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ»^۱

«هان ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما هم بر من حقی دارید. اما حقی که شما بر من دارید این است که خیرخواهتان باشم و سهم شما را (از بیت المال) کاملاً اداء کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و به تربیت شما همت گمارم تا (آداب شریعت را) بدانید. اما حق من بر شما، پایداری بر بیعت و خیرخواهی در آشکار و پنهان است و این که هرگاه شما را فراخوانم بپذیرید و چون دستور دهم فرمان برید.»

اینک به گوشه‌هایی از این سیاست مالی و فرهنگی در دولت علی - علیه السلام - می‌نگریم:

رعایت عدالت در تقسیم بیت المال

اموالی که در بیت المال گرد می‌آیند اگر ضرورتی پیش نیاید که دولت، آن‌ها را به سود جامعه به کار گیرد لازمست که میان مسلمانان تقسیم شوند. علی - علیه السلام - در تقسیم بیت المال دقت حیرت‌انگیزی به کار می‌برد و می‌کوشید تا

کارگزاران دولت وی نیز کمترین فاصله‌ای از عدالت نگیرند چنان که به یکی از آنان می‌نویسد:

«إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ!»^۱

«ولایت تو خوراکت نیست بلکه امانتی است که در گردنت نهاده‌اند.»!

امام - علیه السلام - در تقسیم اموال، میان عرب و عجم تفاوتی نمی‌گذاشت و همه مسلمانان را از سهام بیت المال یکسان بهره می‌داد.

ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب «الغارات» و شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعة»

آورده‌اند:

«إِنَّ أَمْرَاتَيْنِ أَتَا عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عِنْدَ الْقِسْمَةِ، أَحَدُهُمَا مِنَ الْعَرَبِ وَالْأُخْرَى مِنَ الْمَوَالِي فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدَةٍ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا وَكُرًّا مِنَ الطَّعَامِ. فَقَالَتِ الْعَرَبِيَّةُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَمْرَاءَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَهَذِهِ أَمْرَاءَةٌ مِنَ الْعَجَمِ! فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفَيْءِ فَضْلًا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ!»^۲

«دو زن به هنگام تقسیم بیت المال نزد علی - علیه السلام - آمدند. یکی عرب بود و دیگری از موالیان شمرده می‌شد (که غیر عرب و وابسته بدان‌ها بودند). امام - علیه السلام - به هر یک از آن دو زن، بیست و پنج درهم و یک پیمانۀ عراقی گندم داد. زن عرب گفت: ای امیر مؤمنان، من زنی عرب هستم و او غیر عرب است! امام فرمود: سوگند به خدا که من در این مال برای بنی‌اسماعیل هیچ برتری بر بنی‌اسحاق نمی‌یابم.»!

علی - علیه السلام - در رساندن اموال مسلمانان بدانان، درنگ را روا نمی‌شمرد

۱- نهج البلاغه فیض، نامه شماره ۵

۲- الغارات، ج ۱، ص ۷۰، چاپ تهران؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۱، چاپ بیروت.

و به کارگزارنش در تقسیم اموال حتی یک شب را مهلت نمی داد.

شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب «مجالس» خود آورده است:

«عَنْ هِلَالِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
أَتَى بِمَالٍ عِنْدَ الْمَسَاءِ فَقَالَ اقْسِمُوا هَذَا الْمَالَ! فَقَالُوا: قَدْ آمَسْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَأَخَّرَهُ
إِلَى غَدٍ. فَقَالَ لَهُمْ: تَتَقَبَّلُونَ أُنِي أَعِيشُ إِلَى غَدٍ!؟
فَأْتَيْتُ بِشَمْعٍ فَقَسَّمُوا ذَلِكَ الْمَالَ مِنْ غَنَائِمِهِمْ.»^۱

«هلال بن مسلم از نیای خویش گزارش کرده که گفت: من شاهد بودم که شبانگاه نزد علی بن ابی طالب - علیه السلام - مالی را آوردند امام بی درنگ فرمود: این مال را تقسیم کنید. گفتند ای امیر مؤمنان شب هنگام فرارسیده، این کار را تا فردا به تأخیر افکن. فرمود: [آیا] شما قبول می کنید که من تا فردا زنده بمانم!؟
آنگاه شمعی آوردند و در پرتو آن، مال مزبور را که از غنائم ایشان بود، تقسیم کردند.»

و باز در «الغارات» ثقفی آمده است:

«أَتَى عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَالٌ مِنْ إِصْفَهَانَ فَقَسَّمَهُ فَوَجَدَ فِيهِ رَغِيْفًا فَكَسَّرَهُ سَبْعَ
كِسْرٍ ثُمَّ جَعَلَ عَلِيٌّ كُلَّ جُزْءٍ مِنْهُ كِسْرَةً.»^۲
«مالی را از اصفهان به نزد علی - علیه السلام - آوردند، امام آن را تقسیم کرد.
پس از تقسیم، گرده نانی را یافت که از مال مزبور باقی مانده بود. علی - علیه
السلام - آن گرده نان را نیز به هفت بخش تقسیم کرد و هر بخشی را روی جزئی
از مال نهاد.»

۱- المجالس، اثر شیخ طوسی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

۲- الغارات، ج ۱، ص ۵۱

امام در تقسیم بیت‌المال به اندازه‌ای دقیق بود که حتی سهم کودکان مسلمان را که در سرزمین دشمن (دازال‌حرب) به دنیا می‌آمدند فراموش نمی‌کرد. شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام» می‌نویسد:

«إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ قَسَمَ لَهُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^۱

«علی - علیه السلام - چون نوزادی در دازال‌حرب متولد می‌شد برای او از آن چه خدا نصیب مسلمانان کرده بود، بخشی را معین می‌نمود.»

امام در تقسیم بیت‌المال دوست و دشمن نمی‌شناخت! و حاضر نبود سهم کسانی را به گناه مخالفت با خودش، حذف کند. ثقفی در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي يَحْيَى قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: يَا بَاهِلَةَ أَغْدُوا، خُذُوا حَقَّكُمْ مَعَ النَّاسِ، وَاللَّهِ يَشْهَدُ أَنَّكُمْ تُبْغِضُونِي وَأَنِّي أُبْغِضُكُمْ»^۲

از ابی‌یحیی گزارش شده که گفت از علی - علیه السلام - شنیدم (به قبیله باهله) می‌فرمود: ای قبیله باهله! فردا صبح بیایید و حق خود را به همراه دیگر مردم بگیرید، خدا گواهد است که شما با من دشمنی دارید و من نیز با شما دشمنم!»

امام پس از آن که اموال مسلمانان را تقسیم می‌کرد به رسم سپاسگزاری در بیت‌المال نماز می‌گزارد. در «وسائل الشیعه» می‌خوانیم:

«إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَنْضِحُ بَيْتَ الْمَالِ ثُمَّ يَتَنَفَّلُ فِيهِ وَيَقُولُ: أَشْهَدُ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنِّي لَمْ أَحْبِسْ فِيكَ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ»^۳

«علی - علیه السلام - بیت‌المال را آب پاشی می‌کرد سپس در آن نماز نافله

۱- تهذیب الأحکام، تألیف شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۹، جاب نجف.

۲- الغارات، ج ۱، ص ۲۰

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۳

(مستحب) می‌گزارد و می‌گفت: (ای بیت!) روز رستاخیز درباره من گواهی ده که اموال مسلمانان را در تو حبس نکردم!!

امام، سیاست کلی خود را در تقسیم بیت المال در آغاز حکومتش اعلام کرد و آن را از کسی پنهان ننمود. در بحار الأنوار می‌خوانیم که علی - علیه السلام - در طی سخنرانی خویش در طلیعه کارش فرمود:

«أَلَا وَآيْمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَرَى أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لِصُحْبَتِهِ فَإِنَّ لَهُ الْفَضْلَ النَّيْرَ غَدًا عِنْدَ اللَّهِ وَثَوَابَهُ وَأَجْرَهُ عَلَى اللَّهِ وَآيْمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلْتَنَا فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ. فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالُ مَا لِلَّهِ يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ وَ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا أَحْسَنُ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلُ الثَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا وَلَا ثَوَابًا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ. وَإِذَا كَانَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَعْدُوا عَلَيْنَا فَإِنَّ عِنْدَنَا مَالًا نَقْسِمُهُ، لَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ...»^۱

«آگاه باشید! هر مردی از مهاجران و انصار، از یاران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که به دلیل مصاحبتش با پیامبر، تصور می‌کند برتری و امتیازی بر دیگران دارد (باید بداند که) برتری درخشان فردا نزد خداوند خواهد بود و پاداش و مزدش بر خداست. و هر مردی که دعوت خدا و رسول را اجابت نموده و آیین ما را باور داشته و در دین ما وارد شده و قبله ما را قبله خود دانسته است بی‌تردید حقوق و حدود اسلام درباره او (مانند مهاجران و انصار، یکسان) جاری می‌شود.

۱ - بحار الأنوار مجلسی، ج ۳۲، ص ۱۷ و ۱۸، چاپ جدید.

پس شما همگی بندگان خدا هستید و مال، نیز مال خداست و در میانتان به گونه‌ای برابر تقسیم می‌شود و هیچ کس را در آن، بر دیگری برتری نیست و برای پرهیزکاران، فردا بهترین مزد و برترین پاداش آماده خواهد بود. خداوند دنیا را پاداش پرهیزکاران قرار نداده و آن چه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر از پاداش دنیا است. فردا به خواست خدا هنگام صبح که فرا رسید نزد ما حاضر شوید زیرا اموالی در اختیار ما قرار گرفته که آن‌ها را تقسیم خواهیم کرد. هیچکس از آمدن خودداری نکند چه عرب و چه عجم، چه نام او در دفتر عطاء باشد و چه نباشد...!»

پارسایی در بهره‌گیری از بیت المال

علی - علیه السلام - در بهره‌گیری از اموال عمومی، کمال پارسایی را نشان می‌داد و نصیب خود را از اموال همواره با فقرای مردم مقایسه می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ»^۱

«خدای تعالی بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردمان تنگدست بسنجند (و برابر نهند).»

از این رو در پوشیدن لباس، به جامه‌ای خشن روی می‌آورد و در خوراک، به ساده‌ترین غذاها بسنده می‌نمود و می‌فرمود:

«أَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟!»^۲

«آیا قانع شوم که مرا فرمانده مؤمنان خوانند و در سختی‌های روزگار با مؤمنان

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۰۰

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۴۵ (نامه به عثمان بن حنیف).

شریک نباشم؟!»!

گاهی که به چیزی نیاز پیدا می‌کرد از بیت المال وام نمی‌گرفت بلکه مثلاً شمشیر خود را می‌فروخت تا بتواند آن چه را که می‌خواهد تهیه کند. ثقفی در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي رَجَاءٍ أَنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَخْرَجَ سَيْفَالَهُ إِلَى السُّوقِ فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هَذَا؟ فَلَوْ كَانَ مَعِيَ ثَمَنُ إِزَارِي مَا بَعْتُهُ! قَالَ أَبُو رَجَاءٍ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا أُبِيعُكَ إِزَارًا وَأُنْسِيكَ ثَمَنَهُ إِلَى عَطَائِكَ، فَبِعْتُهُ إِزَارًا إِلَى عَطَائِهِ فَلَمَّا قَبِضَ عَطَاءَهُ أَعْطَانِي حَقِّي»^۱

«از ابورجاء (یزید بن مخجن) گزارش شده که: علی - علیه السلام - شمشیرش را به بازار برد و گفت: این را چه کسی از من می‌خرد؟ اگر تن پوشی داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم! ابورجاء گفت: من بدو گفتم: ای امیرمؤمنان من تن پوشی به تو می‌فروشم و بهای آن را به تأخیر می‌افکنم تا حق خویش را از بیت‌المال دریافت کنی. آنگاه جامه‌ای را بدان صورت به او فروختم و چون سهم خود را دریافت کرد حق مرا پرداخت.»

در «الغارات» از ابواسحاق سبعی گزارش شده که گفت:

«كُنْتُ عَلَى عَتَقِ أَبِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِّهِ! فَقُلْتُ يَا أَبَهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ الْحَرَ؟ فَقَالَ لِي: لَا يَجِدُ حَرًّا وَلَا بَرْدًا وَلَكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطْبٌ وَلَا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ»^۲

«در روز جمعه بر دوش پدرم نشسته بودم و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - علیه

۱- الغارات، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴

۲- الغارات، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹

السلام - خطبه می خواند و با آستینش خود را باد می زند! گفتم: پدر جان [آیا] امیر مؤمنان احساس گرما می کند؟ پدرم به من پاسخ داد: او گرما و سرما را به حساب نمی آورد ولی پیراهنش را شسته و نمناک است و پیراهن دیگری هم ندارد این است که لباس خود را باد می زند تا خشک شود.»!

باز تقفی می نویسد:

«عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عُلْقَمَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَبَنٌ حَامِضٌ آذَنِي حُمُوضَتُهُ وَ كِسْرٌ يَابِسَةٌ! فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَأْكُلُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَنُوبِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - يَأْكُلُ أَيَّبَسَ مِنْ هَذَا وَ يَلْبِسُ أَحْشَنَ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَيَّ بِإِيَّاهِ - فَإِنْ أَنَا لَمْ أَخْذُ بِمَا أَخَذَ بِهِ، خِفْتُ أَنْ لَا الْحَقَّ بِهِ.»!

«از عُقْبَةُ بْنُ عُلْقَمَةَ گزارش شده که گفت: بر علی - علیه السلام - وارد شدم و دیدم که نزد او ماست ترشیده‌ای است که بوی ترشی آن آزارم داد و نیز چند تکه نان خشکیده در کنارش دیدم! گفتم: ای امیر مؤمنان آیا چنین غذایی می خوری؟ به من فرمود: ای اباالجنوب (کنیه عُقْمَةَ بود) پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را دیدم که نانی خشک‌تر از این می خورد و لباسی زبرتر از این (به جامه خود اشاره نمود) می پوشید من اگر به شیوه او رفتار نکنم می ترسم که بدو نپیوندم.»!

امام - علیه السلام - هیچگاه بر آن نشد تا از اموال فراوانی که در اختیار داشت، چیزی را برای خود اندوخته کند.

شیخ خزعلی در «وسائل الشیعة» گزارش نموده است:

«كَانَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنْ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ

بِغَيْرِ رَحْلِي وَرَاحِلَتِي وَغُلَامِي فَأَنَا خَائِنٌ! وَكَانَتْ نَفَقَتُهُ تَأْتِيهِ مِنْ غَلْتِهِ بِالْمَدِينَةِ مِنْ يَنْبَعٍ وَكَانَ يُطْعِمُ النَّاسَ الْخِلاَءَ وَ[الْخُبْزَ] ١ وَاللَّحْمَ وَيَأْكُلُ مِنَ الشَّرِيدِ (بِالزَّيْتِ) وَ يُجَلِّلُهَا بِالتَّمْرِ مِنَ الْعَجْوَةِ وَ كَانَ ذَلِكَ طَعَامَهُ» ٢

«علی - علیه السلام - می‌گفت: ای کوفیان! اگر من از نزد شما با چیزی بیش از بُنَه و مَرَكَب و غلام خود بیرون رفتم، خیانت کرده‌ام! و هزینه زندگی او از نخلستان وی می‌آمد که در مدینه در محلی به نام يَنْبَع (به دست خود به پا کرده بود). او مردم را با نان و گوشت، خوراک می‌داد و خودش نان و زیتون که بر روی آن خرماي عَجوه بود، می‌خورد و این خوراکش بود.»

آموزش در همه جا

علی - علیه السلام - علاوه بر این که در مسجد و در خطبه‌های جمعه به مسلمانان علم و آداب می‌آموخت، در جایگاه‌ها و شرایط دیگر نیز از آموزش عمومی غفلت نمی‌ورزید. ثقفی در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّهُ دَخَلَ السُّوقَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ اللَّحَامِيِّينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي اللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنَّا فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُؤَلِّمٍ ظَهْرَهُ فَقَالَ: كَلَّا وَالَّذِي أَحْتَجِبَ بِالسَّبْعِ فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَلَى ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا لِحَامٍ وَمَنْ الَّذِي أَحْتَجِبَ بِالسَّبْعِ؟ قَالَ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ لَهُ: أَخْطَأْتُ! إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لِأَنَّهُ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا - فَقَالَ الرَّجُلُ مَا كَفَّارَةٌ مَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُ كُنْتَ. قَالَ: أَطْعِمُ الْمَسْكِينِ؟ قَالَ:

١ - هَكَذَا رُوِيَ فِي «الغارات» وَهُوَ الصَّوَابُ.

٢ - وسائل الشیعة، ج ١١، ص ٨٣؛ مقایسه شود با: الغارات، ج ١، ص ٦٨

لَا إِنَّمَا خَلَفْتَ بِغَيْرِ رَبِّكَ»!

«از حارث (ابو اسحاق سبئی) گزارش شده که گفت: علی - علیه السلام - وارد بازار شد و گفت: ای گوشت فروشان! هر کس از شما در گوشت (و هیکل حیوانی که ذبح کرده) بدمد و آن را فربه نشان دهد از ما نیست. ناگهان مردی را یافت که پشت به او نموده بود و به دیگری می گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده نهان شده، این چنین نیست!

علی - علیه السلام - بر پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه کسی در پس هفت پرده نهان شده است؟!»

آن مرد گفت: خداوند جهانیان ای امیرمؤمنان!

امام فرمود: خطا کردی! میان خداوند و آفریدگانش هیچ پرده‌ای نیست، زیرا آفریدگان هر کجا هستند خدا با آنها است.

مرد گوشت فروش گفت: ای امیرمؤمنان کفاره سخنی که گفتم چیست؟
امام فرمود: کفاره سخنت آن است که بدانی در هر کجا هستی، خدا با تو است.

آن مرد دوباره گفت: آیا بیچارگان را (به کفاره سوگند نادرست خود) خوراک بدهم؟

امام فرمود: نه (لازم نیست زیرا) تو، به غیر خداوندت سوگند یاد کرده‌ای! ارشاد و هدایت امام از مسجد و بازار فراتر می رفت و حتی به میدان جنگ می رسید! محمّد بن علی بن بابویه در کتاب «التّوحید» آورده است:

«إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ، قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِيمِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: دَعْوَةٌ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ
 الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ. ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ.
 فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ. فَأَمَّا اللَّذَانِ
 لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْضدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ، لِأَنَّ مَا لَا
 ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَّرَ مَا قَالَ: «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ؟» وَقَوْلُ
 الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ - مِنَ النَّاسِ - يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ. فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ
 تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى. وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ تَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ:
 هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِيُّ
 الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ»^۱

«در روز جنگ جمل مردی بادیه نشین در برابر امیر مؤمنان ایستاد و پرسید: ای
 امیر مؤمنان تو می‌گویی که خدا یکی است (مقصودت از این سخن چیست؟)
 مردم بر او اعتراض کردند و گفتند: ای اعرابی مگر نمی‌بینی که امیر مؤمنان سرگرم
 تقسیم سپاه است (اکنون چه وقت این گونه پرسش‌ها است؟). امیر مؤمنان فرمود:
 او را واگذارید که آن چه این بادیه‌نشین می‌خواهد همان چیزی است که ما از
 دشمنان خود خواستاریم (تا به دولت حق باز گردند و مردمی دین آگاه شوند).
 سپس فرمود: ای اعرابی، این گفتار که خدا یکی است بر چهار صورت می‌آید
 که دو صورت آن، برای خداوند عز و جل روانیست و دو وجه دیگرش برای خدا
 ثابت است. اما آن دو صورتی که برای خداوند روانیست یکی این است که
 مقصود گوینده از یکتایی او (وحدت عددی و) ورود در باب اعداد باشد و این

۱ - التوحید، اثر ابن بابویه، ص ۸۳ و ۸۴، جاب قم.

جایز نیست، زیرا چیزی که دومی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود، آیا نمی‌بینی خداوند (در قرآن مجید) کسی را که گوید خدا یکی از سه (أقنوم) است، تکفیر نموده است؟^۱ (دوم) آن که کسی از مردم بگوید خدا یکی است و مراد وی، نوعی از یک جنس باشد (مانند نوع انسان از جنس حیوان) این نسبت نیز بر خدا روا نیست زیرا تشبیه لازم می‌آید و خدای ما بزرگتر از آن است که شبیه و همانندی داشته باشد. اما آن دو صورتی که برای خدا ثابت است (یکی) آن است که گوینده اظهار دارد خدا یکی است به معنای آن که در میان اشیاء نظیر و همتایی ندارد البته خداوند عزوجل این چنین است (و دوم) این که بگوید خدا یکی است به معنای آن که وحدت معنوی دارد یعنی نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم، تقسیم‌پذیر نمی‌باشد، آری خدای ما این چنین است.»

خطبه‌ها و سخنان فراوانی که علی - علیه السلام - در کوفه و در مسیر جنگ‌ها و دیگر جاها ایراد نموده همگی به منظور بارور کردن فرهنگ مسلمانان و آشنایی ایشان با معارف بلند پایه اسلام بوده است که ذکر همه آنها در این کوتاه سخن میسر نیست.^۲

۱ - اشاره است به آیه شریفه: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...» (المائدة، ۷۲)

۲ - از میان معارف اسلام، علی - علیه السلام - بیشتر به موضوع توحید (در ذات و صفات و افعال) در خلال خطبه‌هایش عنایت داشته و همچنین در توحید عبادت و دعا به درگاه حق با فشاری نموده است چنان که در نهج البلاغه می‌خوانیم: «قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفُلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ وَلَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱) یعنی: «خداوند به تو اجازه داده تا او را بخوانی و خود عهده‌دار اجابت شده است و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا بر تو عطا کند و رحمتش را بجویی تا بر تو رحم آورد و میان تو و خودش کسی را نگذاشته که او را از تو بپوشاند و تو را وادار نکرده که نزد وی شفیع و میانجی ببری.»

مخالفت با غلاة و ستایشگران

علی - علیه السلام - با وجود ویژگی‌های شگفتی که داشت اجازه نمی‌داد تا مداحان و ستایشگران او را بستایند و به غلو و افراط روی آورند. در نهج البلاغه می‌خوانیم که امام در گرما گرم جنگ صفین برای یارانش خطبه‌ای بلیغ خواند. یکی از آنان که سخنان امام - علیه السلام - وی را سخت مجذوب کرده بود، برخاست و با گفتاری مبالغه آمیز به ستایش علی - علیه السلام - پرداخت. امام در پاسخ وی فرمود:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ - لِعَظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ... وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ؛ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ الشَّنَاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ الْكِبَرِيَاءِ وَرُبَّمَا اسْتَحَلَّى النَّاسُ الشَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُشْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَظُنُّوا بِي الْإِسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قَبِيلِ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُؤْا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّي أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطَأَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارِبِّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا...»^۱

«کسی که جلال و مقام خدا در جان و دلش بزرگ آمده، به دلیل همین بزرگی، سزاوار است که هر چه غیر خداست در نظر وی کوچک آید... و از زشت‌ترین احوالِ والیان به نزد صالحان آن است که گمان رود که ایشان به فخر و خود ستایی دلبستگی دارند و کارشان بر پایه تکبر و خود بزرگ بینی نهاده شده است؛ و من بیزار از آنم که از خاطر شما بگذرد که دوستدار مبالغه گویی و شنیدن ستایش هستم و سپاس خدای را که بر چنین حالی نیستم و اگر هم ثنا گویی را دوست میداشتم، این کار را به خاطر فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان ترک می‌کردم که او به شمول عظمت و بزرگی از هر کسی سزاوارتر است و چه بسا که مردم، ثنا گویی را پس از کوشیدن در رفع گرفتاری‌ها شیرین می‌شمزند اما شما مرا به دلیل فرمانبرداریم از خدا و رفتار پسندیده‌ام با خودتان ثنا مگویید که هنوز از ادایِ حقوقی که باقی مانده فارغ نشده‌ام و فرائضی را که بر عهده دارم به اجرا نگذاشته‌ام، پس سخنانی را که با جباران روزگار می‌گویند، با من مگویید و آن چه را که از بیم مردم خشمگین پنهان می‌سازند از من پنهان مکنید و در آمیزش با من، راه ظاهر سازی و چاپلوسی را پیش نگیرید و گمان نبرید که اگر حقی گفته شود بر من دشوار می‌آید و نپندارید که می‌خواهم مرا بزرگ دارید، زیرا کسی که سخن حق یا پیشنهاد عدالت را بر خود گران شمارد، البته عمل به آن دو، بر او سنگین‌تر خواهد آمد. بنابر این از گفتن حق یا سفارش به عدالت در هنگام رایزنی خودداری نکنید که من به نزد خویش، بالاتر از آن که به خطا گرفتار شوم، نیستم و از اشتباه در کارم ایمن نمی‌باشم مگر آن که خداوند مرا از خطا باز دارد که او بر این کار تواناتر است و جز این نیست که من و شما بندگان حق و مملوک خداوندی هستیم که جز او خداوندگاری نیست و او مالک و صاحب اختیار ما است در آن چه که ما اختیار و مالکیتی نداریم...»

امام - علیه السلام - دوستان مبالغه‌گر را همچون دشمنانش از کارشان بر حذر می‌داشت و می‌فرمود:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ»^۱

«دو مرد درباره من به هلاکت می‌رسند: یکی دوستی که زیاده‌روی کند و دیگری دشمنی که به خصومت پردازد.»

گروهی پیش روی علی - علیه السلام - او را ستودند امام فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَ آغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ!»^۲

«بار خدایا تو به من از من داناتری و من به احوال خویش از ایشان آگاه‌ترم، خداوندا ما را بهتر از آن چه می‌پندارند قرار ده و آن چه را که نمی‌دانند بر ما بیامرزا!»

نصربن مزاحم در کتاب «وَقَعَةُ صِفِّينَ» آورده است که علی - علیه السلام - بر اسب سوار بود و حرب بن شرحبیل پیاده به همراه امام می‌رفت، علی - علیه السلام - به او فرمود:

«ارْجِعْ فَإِنَّ مَشَى مِثْلِكَ فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَدَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳

«بازگرد که پیاده آمدن تو با من مایه فتنه زمامدار می‌شود و موجب حقارت مؤمنان است.»

علی - علیه السلام - به مردی که در ستودن او مبالغه می‌نمود ولی به دشمنی و

۱ - نهج البلاغه فیض، کلمات قصار ۱۱۳

۲ - نهج البلاغه فیض، کلمات قصار، ۸۰

۳ - وقعة صِفِّينَ، ص ۵۳۲ چاپ مصر. [در نهج البلاغه عبارت مذکور بدین صورت آمده است: «ارْجِعْ

فَإِنَّ مَشَى مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَدَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (کلمات قصار، ۳۱۴)]

مخالفت با امام متهم بود، فرمود:

«أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ»^۱!

«من از آن چه می‌گویی کمترم ولی از آن چه در دل داری، بالاترم»!

رفتار امام با مخالفان

علی - علیه السلام - در برخورد با مخالفان سیاسی خود، بسیار شکیبامع بود و با بزرگواری آن‌ها را تحمل می‌کرد و تا دست به سلاح نگشوده بودند متعرض آنان نمی‌شد. خوارج آزادانه به کوفه می‌آمدند و گاهی جسارت ورزیده به امام - علیه السلام - توهین روا می‌داشتند ولی امام بزرگوار نه تنها خود خشمگین نمی‌شد بلکه یارانش را نیز به بردباری فرامی‌خواند. در نهج البلاغه آمده است که روزی یکی از خوارج، امام - علیه السلام - را مورد اهانت قرار داد، یاران علی - علیه السلام - دست به اسلحه بردند تا آن مرد گستاخ را کیفر دهند، امام فرمود:

«رُؤْيِدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ»^۲!

«او را واگذارید. جز این نیست که کیفر دشنام، دشنام است یا عفو از گناه»!

و بدین سخن، آن مرد را از کشته شدن به دست یارانش رهایی بخشید.

امام علی - علیه السلام - از سرعدالت و انصاف مخالفان سیاسی خود را به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد ولی آن‌ها را ستمکار بر خود و پیروانش می‌شمرد چنان که عبدالله جعفر حنطری در کتاب «قرب الإسناد» می‌نویسد:

«إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَلَا إِلَى

۱ - نهج البلاغه فیض، کلمات قصار ۸۰

۲ - نهج البلاغه فیض، کلمات قصار، ۴۱۲

النِّفَاقِ وَلَكِنَّهُ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَوْنَا عَلَيْنَا.^۱

«علی - علیه السلام - هیچ یک از دشمنان محارب خود را به شرک و نفاق نسبت نمی داد بلکه می فرمود: ایشان برادران ما هستند که بر ما ستم و تجاوز روا داشتند.»

شیخ کلینی در «فروع کافی» آورده است که امیرمؤمنان - علیه السلام - به هنگام جنگ با دشمنان، به سپاهیان خود می فرمود:

«لَا تُقَاتِلُوا الْقَوْمَ حَتَّى يَبْدُووكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَتَرْكُكُمْ إِيَاهُمْ حَتَّى يَبْدُووكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ فَإِذَا هَزَمْتُمُوهُمْ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَكْشِفُوا عَوْرَةً وَلَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ.»^۲

«شما با دشمنان به جنگ برنخیزید تا آنها جنگ را با شما آغاز کنند زیرا سپاس خدا را که شما به حجت و دلیل آراسته اید و اگر آنها را وا گذارید تا به جنگ شما اقدام ورزند حجت دیگری در اختیارتان قرار خواهد گرفت پس چون ایشان را شکست دادید، فراریان را مکشید و برهیچ زخم خورده ای نتازید و شرمگاه هیچ کشته ای را آشکار مکنید و هیچ مقتولی را مثله نسازید.»

باز هم شریف رضی در «نهج البلاغه» آورده است که علی - علیه السلام - به هنگام جنگ صفین چون دید تنی چند از یارانش به سپاهیان معاویه دشنام می دهند، فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَاهُمْ: اللَّهُمَّ أَحْقَنُ

۱ - قرب لإسناد، ص ۴۵، چاپ تهران؛ مقایسه شود با: «وسائل الشیعة»، ج ۱۱، ص ۶۲

۲ - الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مقایسه شود با: «وسائل الشیعة»، ج ۱۱، ص ۶۹

دِمَاءَنَا وَدِمَائِهِمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ وَأَهْدِهِمْ مِنَ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ
مَنْ جِهَلَةٌ وَيَرْعَوِي عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ»^۱

«من نمی‌پسندم که شما دشنام‌گو باشید ولی چنان چه کردار آنها را وصف
نموده و حالشان را بیان کنید به صواب در گفتار نزدیکتر است و عذرتان را (در
جنگ با آنان) بهتر می‌رساند. پس به جای دشنام به ایشان، بگویید بار خدایا
خون‌های ما و آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و میان ما و آنها صلح و آشتی
برقرار کن و ایشان را از گمراهی به راه آور تا کسی که حق را نشناخته آن را
بازشناسد و آن که بر گمراهی و دشمنی برانگیخته شده، از آن راه بازگردد.»

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام» می‌نویسد:

«أَتَى عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَسِيرٍ يَوْمَ صِفِّينَ فَبَايَعَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : لَا
أَقْتُلُكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ وَأَعْطَاهُ سَلْبَهُ الَّذِي جَاءَ بِهِ»^۲

«اسیری را در جنگ صِفِّین به نزد علی - علیه السلام - آوردند او با امام بیعت
نمود. علی - علیه السلام - فرمود: من تو را نمی‌کشم، من از خداوند جهانیان بیم
دارم. آنگاه او را آزاد کرد و آن چه را که با خود آورده بود بدو بخشید (یعنی
اموالش را به غنیمت نگرفت).»

امام بزرگوار، اموال کسانی از مسلمین را که به جنگ با وی برخاسته بودند،
هرگز مشمول غنائم نمی‌شمرد. شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام» و ابن بابویه در
کتاب «علل الشرائع» آورده‌اند:

«عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: لَمَّا هَزَمْنَا عَلِيًّا بِالْبَصْرَةِ رَدَّ عَلَيَّ النَّاسُ أَمْوَالَهُمْ، مَنْ

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۶۷

۲- تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۱؛ مقایسه شود با: وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴

أَقَامَ بَيْنَهُ أَعْطَاهُ وَمَنْ لَمْ يُقِمِ بَيْنَهُ أَخْلَفَهُ. قَالَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْسِمُ الْفِيءَ بَيْنَنَا وَالسَّبِيءِ! قَالَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ قَالَ: أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ فِي سَهْمِهِ؟ فَكَفُّوا.»^۱

«از مروان بن حکم رسیده که گفت: چون علی ما را در بصره شکست داد اموال مردمان (دشمنانش) را به ایشان برگردانید، هرکس که دلیلی می آورد (که فلان مال، از آن اوست) مالش را به او باز پس می داد و اگر دلیلی نداشت به قید سوگند (مال را به وی برمی گردانید). یکی از سپاهیانش گفت: ای امیرمؤمنان غنائم و اسیران را میان ما تقسیم کن (و به دشمن بازنگردان)؛ چون این درخواست را مکرر نمودند امام فرمود: کدامیک از شما حاضر است مادر مؤمنان عائشه را از بابت سهم خود بگیرد؟! با این سخن، همه از درخواست خود باز ایستادند (و دانستند که مسلمان حق ندارد مسلمان دیگری را به اسارت گیرد یا اموال او را به غنیمت برد).»

رفتار امام با آنان که در جنگ شرکت نکردند

گروهی از مسلمانان علی - علیه السلام - را در برابر دشمنانش یاری ندادند و به دستاویز پیش آمد «فتنه» از شرکت در جنگ کناره گرفتند داوری امام - علیه السلام - درباره آنان بس منصفانه بود، فرمود:

«خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ.»^۲

«آنان، حق را خوار کردند ولی باطل را هم یاری نمودند.»

برخی از ایشان، از امام - علیه السلام - رخصت خواستند که به همراه سپاه وی

۱- تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۱؛ علل الشرائع، ص ۲۰۰؛ مقایسه شود با وسائل الشیعة، ج ۱۱،

باشند ولی در جنگ شرکت نکنند تا بتوانند از نزدیک میان امام - علیه السلام - و دشمنانش داوری کنند علی - علیه السلام - از پیشنهاد این گروه روی بر نتافت بلکه با گشاده‌رویی از ایشان استقبال نمود و آن‌ها را به کار خود دل گرم ساخت چنان که نصر بن مزاحم در کتاب «وَقَعَةُ صَقِين» می‌نویسد:

«إِنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ وَفِيهِمْ عُبَيْدَةُ السَّلْمَانِيِّ وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَلَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَنُعَسِّكِرُ عَلَى حِدَةٍ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَأَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ، فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَجِلُّ لَهُ أَوْ بَدَأَ مِنْهُ بَغْيٌ كُنَّا عَلَيْهِ. فَقَالَ عَلِيٌّ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا هَذَا هُوَ الْفَقْهُ فِي الدِّينِ وَالْعِلْمُ بِالسُّنَّةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَهُوَ جَائِرٌ خَائِنٌ»^۱

«یاران عبدالله بن مسعود که عبیده سلمانی و همراهانش نیز در میان ایشان بودند به نزد علی - علیه السلام - آمدند و گفتند که ما با شما از (کوفه) بیرون می‌رویم ولی در لشکرگاهتان فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. هر کس را که دیدیم می‌خواهد به کاری دست زند که بر او حلال نیست یا ستمی آشکار از وی سرزد، بر ضد او خواهیم بود. علی - علیه السلام - فرمود: آفرین بر شما باد. خوش آمدید! این است همان (طریق) دین شناسی و سنت دانی، هر کس بدین کار راضی نشود ستم‌کار و خیانت‌گر است.»

رفتار امام با دهقانان شهر انبار

علی - علیه السلام - با توده مردم رفتاری بس دادگرانه داشت و اموال و حقوق آنان را سخت محترم می‌شمرد به گونه‌ای که کمترین رخصت بهره‌گیری از اموال ایشان را به کارگزارانش نمی‌داد. در «وَقَعَةُ صَقِين» می‌خوانیم:

«وَجَاءَ عَلِيُّ حَتَّى مَرَّ بِالْأَنْبَارِ فَاسْتَقْبَلَهُ بَنُو خُشْنُوشَكٍ دِهَاقِنْتُهَا فَلَمَّا اسْتَقْبَلُوهُ نَزَلُوا ثُمَّ جَاؤُوا يَسْتَدُون مَعَهُ. قَالَ: مَا هَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي مَعَكُمْ؟ وَمَا أَرَدْتُمْ بِهَذَا الَّذِي صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: أَمَا هَذَا الَّذِي صَنَعْنَا فَهُوَ خُلِقَ مِنَّا نُعْظِمُ بِهِ الْأُمْرَاءَ وَأَمَا هَذِهِ الْبَرَازِينُ فَهَدِيَّةٌ لَكَ! وَقَدْ صَنَعْنَا لَكَ وَلِلْمُسْلِمِينَ طَعَاماً وَهَيَّأْنَا لِدَوَابِكُمْ عِلْفاً كَثِيراً. قَالَ: أَمَا هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّهُ مِنْكُمْ خُلِقَ تُعْظَمُونَ بِهِ الْأُمْرَاءَ فَوَاللَّهِ مَا يَنْفَعُ هَذَا الْأُمْرَاءَ وَإِنَّهُ لَتَشْقُونَ بِهِ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَأَبْدَانِكُمْ فَلَا تَعُودُوا لَهُ. وَأَمَا دَوَابُّكُمْ هَذِهِ فَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ نَأْخُذَهَا مِنْكُمْ فَنَحْسِبْهَا مِنْ خَرَاஜِكُمْ، أَخَذْنَاهَا مِنْكُمْ؛ وَأَمَا طَعَامُكُمْ الَّذِي صَنَعْتُمْ لَنَا فَإِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً إِلَّا بِنَمْنٍ. قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَقْوَمُهُ ثُمَّ نَقْبَلُ ثَمَنَهُ. قَالَ: إِذَا لَا تَقْوَمُونَهُ قِيمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفِي بِمَا دُونَهُ!... قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا نُحِبُّ أَنْ تَقْبَلَ هَدِيَّتَنَا وَكَرَامَتَنَا. قَالَ: لَهُمْ وَيَحْكُمُ نَحْنُ أَغْنَى عَنْكُمْ فَتَرَكَهُمْ ثُمَّ سَارَ.»

«علی - علیه السلام - (در راه صفین) همچنان می آمد تا به شهر أنبار رسید (که یکی از شهرهای کهن عراق واقع در سمت شرقی فرات بود). دهقانان آن شهر موسوم به بنو خُشْنُوشَک (که در اصل ایرانی بودند) به استقبالش شتافتند و چون بدو رسیدند پیاده شدند و در رکابش دویدن آغاز کردند! امام به ایشان فرمود: پس این چهارپایان را که با خود آورده‌اید برای چیست و از این کار که نمودید چه قصدی دارید؟ آن‌ها پاسخ دادند: این کار، رسم و خوی ما است که بدان، فرمانروایان خود را بزرگ می‌شماریم و اما این چهارپایان، پیشکش برای تو است و ما برای شما و دیگر مسلمانان غذایی آماده ساخته و برای چهارپایانتان علوفه بسیار فراهم آورده‌ایم.

امام فرمود: این رسمی که پنداشته‌اید فرمانروایان خود را بدان بزرگ می‌شمارید به خدا سوگند که سودی بدانان نمی‌بخشد و تنها جان و تن خود را رنجه می‌دارید بنابر این آن را مکرر مکنید. و اما چهارپایانتان اگر دوست داشته باشید که به حساب خراجتان (که هر ساله می‌پردازید) آن‌ها را بگیریم، از شما می‌پذیریم؛ و اما غذایی که برای ما ساخته‌اید (باید بدانید که) ما خوش نداریم چیزی از امواتان را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیرمؤمنان ما بر آن قیمت می‌نهیم سپس بهایش را از شما خواهیم گرفت. فرمود: تا هنگامی که بهای آن را تعیین ننمایید ما به غذای ساده‌تر خود اکتفا می‌کنیم!... گفتند: ای امیرمؤمنان، ما دوست داریم که پیشکش و هدیه ما را بپذیری! امام به ایشان فرمود: آفرین بر شما ولی ما از آن بی‌نیازیم سپس آن‌ها را ترک نموده راه خود را پی گرفت.

هر چند پذیرفتن هدیه در آیین اسلام ممنوع نیست ولی امام - علیه السلام - نمی‌خواست همچون دیگر فرمانروایان تنها به اعتبار فرمانروایی خود، از مردم مالی را دریافت کند و ثروت‌اندوزی نماید؛ و همچنین نمی‌خواست مردم به خاطر هدایایی که می‌دهند، انتظارات بی‌جا (و استثنائی) از دولت داشته باشند! تاریخ به یاد ندارد که فرمانروایی تا این اندازه پارسایی و دقت در کارهای مردم از خود نشان دهد مگر آن که از پیامبران خدا یا شاگردان برجسته مکتب ایشان باشد.

رفتار امام با اهل ذمه

علی - علیه السلام - حقوق کسانی را که مسلمان نبودند ولی در حکومت اسلامی میزیستند و معاهد یا اهل ذمه نامیده می‌شدند نیز کاملاً محترم می‌شمرد و از دفاع و یاری ایشان دریغ نمی‌کرد. شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام»

می نویسد:

«مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا هَذَا؟! قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا نَصْرَانِيٌّ! فَقَالَ: أَسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟! أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۱

«پیر مرد کوری می گذشت [و از مردم] درخواست [مال] می کرد. امیر مؤمنان از یارانش پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان، او نصرانی است! فرمود: او را به کار گرفتید و همین که فرتوت و ناتوان شد از کمک به او دریغ می ورزید؟! از بیت المال، مخارجش را پردازید.»

روزی به علی - علیه السلام - خبر رسید که سپاه معاویه در ناحیه شهر انبار، یورش آورده و ضمن غارت، زیورهای دو زن را - که یکی از آن دو معاهد بود - به غنیمت برده اند! امام از این که به یکی از اهل ذقه ستم روا داشته اند، چندان خشم گرفت و اندوه خورد که شگفت آور بود و چنان که در «نهج البلاغه» آمده در این باره فرمود:

«لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخِرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَائِهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ وَالْأَسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَلَا أَرِيقَ دَمٍ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»^۲

«به من گزارش داده اند که مردی از ایشان (یاران معاویه) بر زنی مسلمان و نیز زنی معاهد وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره های او را کنده

۱ - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۸۸

۲ - نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۷

است و آن زن نمی‌توانسته وی را از این کار باز دارد و جز «إِنَّا لِلَّهِ كَفْتُن» و درخواست ترخم راهی نداشته است؛ و آنگاه دشمنان با غنمیت فراوان به محل خود بازگشتند و برهیچ مردی از آنان زخمی نرسید و خونی از ایشان ریخته نشد! پس اگر مرد مسلمانی بعد از شنیدن این خبر، از اندوه بمیرد، جای ملامت بر او نیست بلکه به نزد من این مرگ شایسته است.»!

در اینجا مناسبت دارد که بخشی از آراء و فتاوی حکومتی امام را بیاوریم و از خلال آنها، به مفهوم عدالت در دولت علوی توجه کنیم.

بخشی از آراء حکومتی امام

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: مَنْ أَقْرَعَ عِنْدَ تَجْرِيدِ أَوْ تَخْوِيفِ أَوْ حَبْسِ أَوْ تَهْدِيدِ فَلَا حُدَّ عَلَيْهِ.» (فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۱؛ تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۴۸)

«کسی که هنگام برهنه کردن یا ترساندنش یا در وقت به زندان افکندن و هنگام تهدیدش، به جرمی اقرار کند، حد شرعی بر او جاری نمی‌شود (زیرا جرم، از این راه‌ها اثبات نمی‌گردد).»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أُتِيَ بِامْرَأَةٍ مَعَ رَجُلٍ فَجَرَّبَهَا، فَقَالَتْ أَشْكُرُ هَنِي وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَدَرَأَ عَنْهَا الْحَدَّ.» (فروع کافی، ج ۷ و ص ۱۹۶؛ تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۱۸)

«زنی را به همراه مردی که با آن زن زنا کرده بود به نزد علی - علیه السلام - آوردند. زن گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که این مرد مرا بدان کار وادار

ساخت! امام - علیه السلام - حد شرعی را از آن زن برداشت (چون مجبور شده بود).»

● «إِنَّ شَابًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَقْرَبَ عِنْدَهُ بِالسَّرِقَةِ. فَقَالَ عَلِيُّ لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ شَابًا لَا بَأْسَ بِهَيْبَتِكَ، فَهَلْ تَقْرَأُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، سُورَةَ الْبَقَرَةِ! فَقَالَ: قَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ.» (تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۲۷؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۴۸۸)

«جوانی نزد امیر مؤمنان - علیه السلام - آمد و اقرار نمود که دزدی کرده است. علی - علیه السلام - به او فرمود: من تو را جوانی می بینم که اشکالی ندارد بخشش شامل حالت شود، آیا چیزی از قرآن را (از حفظ) می خوانی؟ جوان پاسخ داد: آری، سوره بقره را می خوانم. امام فرمود: دست تو را به سوره بقره بخشیدم.»

● «جاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَقْرَبَ بِالسَّرِقَةِ فَقَالَ لَهُ: أَتَقْرَأُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، سُورَةَ الْبَقَرَةِ. قَالَ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ. فَقَالَ الْأَشْعَثُ: أَتَعْطِلُ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟! فَقَالَ: وَمَا يُدْرِيكَ مَا هَذَا؟ إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ فَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَعْفُوَ وَإِذَا أَقْرَأَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ فَذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ عَفَا وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۴؛ تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۲۹)

«مردی نزد امیر مؤمنان - علیه السلام - آمد و اقرار به دزدی نمود. امام بدو فرمود: آیا چیزی از قرآن را از حفظ می خوانی؟ آن مرد گفت: آری سوره بقره را می خوانم. امام فرمود: دست تو را به سوره بقره بخشیدم. اشعث بن قیس به امام گفت: آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟ امام پاسخ داد: تو چه میدانی که این مسئله چگونه است؟ هر گاه بیینه (دلیل روشن) اقامه شود (یعنی گواهان عادل

شهادت دهند که کسی دزدی کرده است) در آن صورت، امام حق ندارد که عفو کند ولی هنگامی که مردی به جرم خویش اقرار نماید در آن صورت، حکم به امام واگذار شده است اگر خواهد می‌بخشد و چنان چه بخواهد (مصلحت ببیند) قطع می‌کند.»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَتَى بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَالَ لَا يُقَطَّعُ فَإِنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً.» (تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۵۱۸)

«مردی را به نزد علی - علیه السلام - آوردند که از بیت المال دزدی کرده بود امام فرمود: دست این مرد قطع نمی‌شود زیرا او نیز بهره‌ای از بیت المال دارد.»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَأَى قَاصِئاً فِي الْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِالذِّرَّةِ وَطَرَدَهُ.» (فروع کافی، ج ۷، ص ۶۳؛ تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۴۹)

«علی - علیه السلام - قضا گویی را در مسجد دید (که با داستان‌های خرافی مردم را گمراه می‌کرد) پس با شلاق خود او را زد و از مسجد بیرون راند.»

● «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمَرَ قَنْبِرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا؛ فَعَلَّطَ قَنْبِرُ فَزَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ فَأَقَادَهُ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ قَنْبِرٍ بِثَلَاثَةِ أَسْوَاطٍ.» (فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۰؛ تهذيب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۴۸)

«امیرمؤمنان - علیه السلام - فرمان داد که قنبر مردی را حد بزند؛ قنبر در حد زدن خطا کرد و سه تازیانه بیشتر به آن مرد زد! علی - علیه السلام - در برابر این کار سه تازیانه به قنبر زد.»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَبَسُ الْإِمَامِ بَعْدَ الْحَدِّ ظُلْمٌ.» (تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۱۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۲۰)

«از علی - علیه السلام - آمده که فرمود: امام (رئیس حکومت اسلامی) اگر کسی را پس از حد زدن به زندان افکند، به وی ستم روا داشته است.»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجُهَّالَ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَالْمَفَالِيسَ مِنَ الْأَكْرِيَاءِ.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۰؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۳۱۹)

«از علی - علیه السلام - آمده که فرمود: بر امام واجب است که علمای زشتکار و پزشکان نادان و مفلسانی را که (با وعده‌های پوچ از مردم مزد می‌گیرند) همه را به زندان افکند.»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَسْتَحْلِفُ النَّصَارَى وَالْيَهُودَ فِي بَيْعِهِمْ وَكَنَائِسِهِمْ وَالْمَجُوسَ فِي بَيْتِهِمْ نِيرَانِهِمْ.» (قرب الإسناد حميري، ص ۴۲؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۱۹)

«علی - علیه السلام - نصاری و یهود را در کلیساها و کنیسه‌های خودشان و نیز زرتشتیان را در آتشکده‌های خود [اگر لازم می‌شد] سوگند می‌داد.»

● «لَمَّا وَلِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - شَرِيحًا الْقَضَاءَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفَذَ الْقَضَاءُ حَتَّى يَعْزِضَ عَلَيْهِ.» (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۷؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۱۷)

«هنگامی که امیر مؤمنان - علیه السلام - شریح را به کارداوری گمارد، با او

شرط نمود که هیچ حُکمی را به اجراء نگذارد مگر آن که بر وی عرضه دارد.»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ فَإِذَا تَبَيَّنَ لَهُ حَاجَةٌ وَإِفْلَاسٌ خَلَى سَبِيلَهُ حَتَّى يَسْتَفِيدَ مَالاً» (مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۲، ص ۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۴۸)

«علی - علیه السلام - کسانی را که از پرداخت وامشان خودداری می‌کردند، حبس می‌نمود و چون روشن می‌شد که وامدار، نیازمند و مفلس است او را رها می‌کرد تا مالی را به دست آورد (و وامش را اداء کند).»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كُلُّ طَلَاقٍ بِكُلِّ لِسَانٍ فَهُوَ طَلَاقٌ» (تَهذِيب الْأَحْكَام، ج ۲، ص ۲۶۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۹۷)

«از علی - علیه السلام - آمده که: هر طلاقى به هر زبانی، طلاق به شمار می‌آید (و لازم نیست که صیغه طلاق، به زبان عربی جاری شود).»

● «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَأْجَرَ رَجُلًا يُصْلِحُ بَابَهُ فَضَرَبَ الْمِسْمَارَ فَأَنْصَدَعَ الْبَابُ فَضَمَّنَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» (فروع کافی، ج ۱، ص ۳۹۸؛ تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۱۷۸)

«مردی به امیرمؤمنان - علیه السلام - شکایت کرد که مرد دیگری را به مزدوری گرفته تا درِ خانه‌اش را تعمیر کند، آن مرد میخ (بزرگی) بر در کوبیده و درِ خانه شکافته شده است! امیرمؤمنان مرد مزدور را ضامن شمرد (تا خسارت صاحبخانه را بپردازد).»

● «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُضَمِّنُ الْقَصَارَ وَالضَّائِعَ وَكُلَّ مَنْ أَخَذَ شَيْئاً لِيُضْلِحَهُ فَأَفْسَدَهُ.» (المُفْنِع، ص ۳۲؛ وسائل الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۷۶)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - جامه شوی و زرگر و هر کس که چیزی را می‌گرفت تا اصلاحش کند سپس آن را تباه می‌ساخت، همه را ضامن می‌شمرد (که باید خسارت مال را بپردازند).»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: لَا تَغَالُوا بِمُهْوَرِ النِّسَاءِ فَتَكُونَ عَدَاوَةً.» (مکارم الأخلاق طبرسی، ص ۱۲۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۱)

«از علی - علیه السلام - رسیده است که فرمود: مهریه‌های زنان را گران مکنید که این کار مایه (کشمکش و) دشمنی می‌گردد.»

● «حَرَضَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - النَّاسَ بِصِفِّينَ فَقَالَ: ... لَا تَمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ وَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْرًا وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا وَلَا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلَا تُهَيِّجُوا أُمَّرَأَةً بِأَذِي وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَّرَأَتَكُمْ وَصَلْحَائِكُمْ.» (وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۷۲)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - مردم را در نبرد صیفین به جنگ تشویق می‌کرد (در عین حال) می‌فرمود: ... هیچ کشته‌ای را مثلله نکنید و چون به جایگاه دشمن رسیدید هیچ پرده‌ای را ندرید و به درون هیچ خانه‌ای نروید و چیزی از اموال ایشان را مگیرید مگر آن چه را که در لشکرگاه آنان یافتید و هیچ زنی را با آزار دادنش برنیا نگیزید هر چند به شرف شما ناسزا گوید و به فرماندهان و صالحانتان دشنام دهد.»!

● «قال أمير المؤمنين - عليه السلام - لشریح: لا تُسازِ أحداً في مجلسك وإن غضبت فقم فلا تقضين وأنت غضبان» (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - به شریح (قاضی) فرمود: در مجلسِ داوریِ خود با هیچکس درگوشی سخن مگوی و اگر خصماناک شدی برخیز و هیچ گاه در وقتی که خصمگینی داوری مکن.»

● «قال أمير المؤمنين - عليه السلام -: من ابتلي بالقضاء فليؤاس بينهم، في الإشارة وفي النظر وفي المجلس» (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمود: کسی که به مقام داوری مبتلا شد! باید تا میان دو طرف، در اشاره و نگاه و مجلس، برابری را رعایت کند (یعنی به هر دو یکسان اشاره کند و یکسان بنگرد و هر دو را به فاصله مساوی با خود بنشاند).»

● «أن رجلاً نزل بأمير المؤمنين - عليه السلام - فمكث عنده أياماً ثم تقدم إليه في خصومة لم يذكرها لأمير المؤمنين - عليه السلام - فقال له: أنت خصم؟ قال: نعم! قال: فتحوّل عنا. إن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - نهى أن يضاف الخصم إلا ومعه خصمه» (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«مردی بر امیر مؤمنان - علیه السلام - (به میهمانی) وارد شد و چند روزی را نزد امام گذراند سپس زودتر از مخالفانش در محضر امام اختلافی را مطرح نمود که قبلاً ذکری از آن نزد علی - علیه السلام - نکرده بود. امام به او فرمود: تو شاکی هستی (و درخواست تشکیل محکمه داری)؟ گفت: آری! امام فرمود: در این صورت از نزد ما به جای دیگری منتقل شو. زیرا پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نهی فرمود از این که شاکی از سوی قاضی میهمان شود مگر آن که طرف مخالف وی نیز به همراه او (میهمان) باشد.»

بخشی از نامه‌های سیاسی امام

● «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ جَانِبَكَ، وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَ أَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَلَا يُيَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ بَيْنَهُمْ.» (از نامه امام به محمّد بن ابی بکر، فرماندار مصر)^۱

«برای مردم فروتن باش و در برابرشان نرم‌خویی پیشه‌گیر و با آنان گشاده رو باش و میان آن‌ها - در وقتی که به گوشه چشم می‌نگری یا خیره می‌شوی - مساوات را برقرار کن تا بزرگان در تو طمع نبندند که به خاطر ایشان ستم روا داری و ناتوانان از رفتار عدالت آمیزت درباره خود ناامید نگردند.»

● «بَلِّغْنِي أَنْكَ جَرَدَتِ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ، وَأَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ، فَأَرْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ وَأَعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ.» (از نامه امام به یکی از کارگزارانش)^۲

«به من خبر رسیده که تو زمین را از کشت تهی کردی (محصول را برداشته‌ای) و هر چه زیر پایت داشتی، برگرفته‌ای و آن چه زیر دست افتاده، خورده‌ای! پس حساب خود را به سوی من بیاور و بدان که حساب خدا بزرگتر از حساب مردمان است.»

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۲۷

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۴۰

● «یا ابن حنیف فقد بلغنی ان رجلاً من فتیة اهل البصرة دعاک الى ماذبیه فأسرعت إليها تستطاب لک الألوان و تنقل إليك الجفان، و ما ظننت انک تجیب إلى طعام قوم عائلهم مجفؤ و غنیهم مدعو... ألا و ان لکل ما موم اماماً یقتدی به و یتسوی بنور علمه ألا و ان امامکم قد اکتفی من ذنباہ بطمریه و من طعمیه بقرصیه. ألا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد.» (از نامه امام به عثمان بن حنیف، کارگزارش در بصره)^۱

«ای ابن حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی فراخوانده است و تو با شتاب بدان جا رهسپار شده‌ای! خوردنی‌های رنگارنگ و نیکو برایت آورده‌اند و ظرفهای پی‌درپی، به پشت نهاده‌اند و من گمان نمی‌کردم که تو میهمانی مردمی را بپذیری که فقیرشان به جفا رانده شده و بی‌نیازشان به غذا خوانده شده است!... بدان که هر پیروی کننده‌ای را پیشوایی است که بدو اقتداء می‌کند و از نور دانش وی روشنی می‌جوید، آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوردنی‌هایش به دو قرص نان بسنده کرده است. بدانید که شما بر این کار توانایی ندارید اما با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی مرا یاری دهید.»

● «أما بعد فإن صلاح أهلك غربي منك و ظننت انک تتبع هدیة و تسلك سبیله فإذا أنت فیما رقی إلى عنک لا تدع لهواک انقیاداً، و لا تبقي لآخرتك عتاداً تعمردنیاک بخراب آخرتك و تصل عشیرتك بقطیعة دینک. و لئن کان ما بلغنی عنک حقاً لجمل أهلك و شسع نعلک خیر منک و من کان بصفتک فلیس بأهل

أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَغْرًا أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَةٍ. فَاقْبَلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.» (نامه امام به منذر بن جارود عبدي، حاکم شیراز)^۱

«(پس از ستایش خداوند و درود بر رسول) شایستگی پدرت، مرا درباره تو فریب داد و گمان بردم که در پی هدایت وی می‌روی و راه او را می‌سپاری لیکن آن چه از تو به من رسانده‌اند این است که از فرمانبرداری هوای خود دست برنمی‌داری و ذخیره‌ای برای آخرت باقی نمی‌گذاری. دنیای خود را با ویران کردن آخرت آباد می‌کنی و به قیمت بریدن از دینت، با خویشاوندانت می‌پیوندی! و اگر آن چه درباره تو به من رسیده، درست باشد در آن صورت شتر خانواده‌ات از تو بهتر است و بند کفشت بر تو برتری دارد! و کسی که صفات تو را داشته باشد لایق نیست که پاسداری مرزی بر عهده وی نهاده شود یا انجام کاری از او خواسته شود یا بر قدر او افزوده شود یا در امانتی شریکش سازند یا در خیانتی برای رسیدگی امینش شمارند. پس چون نامه من به تو رسید به خواست خدا رو به سوی من آور.»^۲

● «أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.» (از نامه امام به مالک اشتر، هنگام فرستادنش به ولایت مصر)^۳

«مهرورزی و لطف بر رعیت را شعار قلبت قرار ده و همچون درنده‌ای آزارگر

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۷۱

۲- با این نامه، منذر بن جارود که در اموال عمومی خیانت کرده بود، به معاویه پیوست!

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۲

مباش که خوردن مردم را غنیمت شماری زیرا که آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا همانند تو در آفرینش‌اند.»

● فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ. (از نامه امام به فرماندهان سپاهش)^۱

«کسانی که پیش از شما بودند راه هلاکت را پیمودند زیرا مردم را از رسیدن به حق خود باز داشتند، مردم هم (به ناچار) حق خویش را (با رُشوه) خریدند! (آنها)، مردم را به راه باطل کشیدند و مردم هم از ایشان پیروی کردند.»

● إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ. (از نامه امام به مالک اشتر نخعی)^۲

«در هنگامی که فرمانروایی تو، احساس شکوه و تکبر برایت پدید آورد، به بزرگی سلطنت خداوند بنگر (تا خود را حقیر و ناچیز احساس کنی).»

● «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْأَنَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِيَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَيْمَةِ وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۳

«بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده است و کسی که در گناهان با آنها شرکت داشته (چنین شخصی) نباید محرم رازت

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۷۹

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

باشد زیرا که ایشان یاوران گنه‌پیشگان و برادران ستمگرانند.»

● «لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۱

«روش پسندیده‌ای را که صدر این امت بدان عمل کردند و با آن کار، پیوستگی و آلفت فراهم آمد و احوال رعیت اصلاح شد، هیچ گاه نقض مکن.»

● «وَلْيَكُنْ أَثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۲

«باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که با سپاهیان یار و مددکار بوده و از آن چه دارد بر آنان ببخشد.»

● «أُنظِرْ فِي أُمُورِ عُمَالِكَ فَاسْتَعْمَلَهُمْ أَحْتِبَارًا... وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقِدَمِ فِي الْإِسْلَامِ... ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۳

«در امور کارگزارانت نیک بنگر و آن‌ها را بیازمای... و از خانواده‌های خوش‌رفتار و با سابقه در اسلام افراد باتجربه و با حیای ایشان را برگزین... سپس در کار آنان مراقبت کن و جاسوسان راست‌گفتار و وفادار را بر آن‌ها بگمار.»

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

● « وَ تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ... وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ، أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ. » (از نامه امام به مالک اشتر)^۱

« در کار خراج (مالیات) چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن باشد... و هر کس خراج خواهد ولی به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان خدا را به هلاکت افکند.»

● « فَاَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ وَ لَيْكُنِ الْبَيْعُ بَيْنَمَا سَمَحاً بِمَوَازِينٍ عَدْلٍ وَ أَشْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ. » (از نامه امام به مالک اشتر)^۲

« از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن منع فرمود و باید خرید و فروش به شکلی آسان و با میزان‌های عادلانه صورت پذیرد و با نرخ‌هایی که به هر دو دسته - فروشنده و خریدار - زیان نرساند.»

● « وَ اجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَاماً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ تَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ. » (از نامه امام به مالک اشتر)^۳

«بخشی از وقت خود را ویژه کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند و خود را برای کار آنان از هر کاری فارغ کن و در مجلسی عمومی بنشین و در آن مجلس برای

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

خدایی که تو را آفریده است تواضع پیشه‌گیر و سپاهیان و یاران یعنی نگهبانان و پاسبانان را از مردم بازدار تا سخن‌گویی ایشان بتواند بدون لکنت زبان با تو صحبت کند.»

● «وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَىٰ فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِيَجُودَكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمناً لِبِلَادِكَ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۱

«صلحی را که دشمنت تو را بدان فراخواند و خشنودی خدا در آن باشد رد مکن که صلح، مایه آسایش سربازانت می‌شود و تو را از اندوه‌هایت می‌رهاند و به امنیت شهرهایت می‌انجامد.»

● «وَإِيَّاكَ وَ الْأَسْتِثْنَاءَ بِمَا آلَنَّا فِيهِ أَسْوَةً.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۲

«بپرهیز از آن که چیزی را به خود اختصاص دهی که حق همه مردم در آن یکسان است.»

● «إِنَّ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۳

«اگر رعیت بر تو گمانِ ستمی بُرد، عذر خود را برای ایشان آشکار کن.»

● «وَ أَكْثَرَ مَدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَافَتَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۴

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۴- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

«در اموری که کار شهرهایت را استوار دارد و به صلاح رساند با دانشمندان
گفتگوی بسیار کن و با حکیمان فراوان سخن بگو (ورایزنی کن).»

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَآخِرًا.

کتابنامه

| | |
|-----------------|-------------------------------|
| شریف رضی | نهج البلاغه |
| ابن ابی الحدید | شرح نهج البلاغه |
| محمد باقر مجلسی | بحار الأنوار |
| شیخ مفید | الایرشاد |
| ثقفی کوفی | الغارات |
| شیخ طوسی | المجالس |
| شیخ طوسی | تهذیب الأحکام |
| شیخ کلینی | الفروع من الکافی |
| ابن بابویه | التوحید |
| ابن بابویه | مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه |
| ابن بابویه | علل الشرائع |
| نصر بن مزاحم | وقعة صقین |
| جمیری | قرب الإسناد |
| طبرسی | مکارم الأخلاق |

به ویژگی‌های هر کتاب از چاپ و جلد و صفحات آن در خلال رساله اشاره شده است.

کیست آن رمز عجب پاکیزگان را مُقتدا؟
کز ولایش ما نمی‌دانیم غیر از ادعا!

پهلوان صف شکن آن مرد شمشیر و نماز
قهرمان عدل و داد آن شیر جانبازِ خدا

مهر گستر بر یتیمان، دستگیر عاجزان
خصم کفر و ظلم و آرزو دشمن هر ناروا

مجمع اصداد و دیوان عجائب در جهان
کیست جز پور اُبی طالبِ علی مرتضی؟

«مصطفی» گر مهر حیدر راستی اندر دل است
غُرَبتِ اسلام بنگر بر علی کن اقتدا!

م.ح. طباطبائی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**